

کجا بروم و هم زستان نکند غیر از الهیاده قبول انعام بد معاشان بخاک کوار
تیر بیدل کدیشو ندان کوه خراسان چه استخوان از کوه پیدانگه کوه قوف
بر تکلیف جهلا و کلکار نیست بدلاشی هم ترا نیست و پیداست پای هم نیندیش
و تلاشی نیست اما تقلید موجب نقد نیست و همو ضو دیگری باعث تشغ
گرسید تقلید کمر بند چون کل میشد از غمی بند ای قطره بحیثیت دل قانع با
اب درکت کوه درکت نامیده است که هست نشد که بسیر بسیر و سیر در
تو خفته کند عیده در دل کشا بجز در پانافای رسیده هم پسند ز جهت عیب
بخال حلقه مو را و کوه خور کین در لغت اگر بقیون در مدخلی بود سوسر حسد
زده داند تو که سبک در درین رباط کس در ا بوس تو نیک بدو نشد نفس
تو در ام و د تو نشد هم باین جنون بلد تو شد به عالم تو در غم انظار تو بود
بره خیال تو در ام قدم بر پیشش در کشا لغتی جو جان بیدن در از هموی
هستی بهر سی تا یازده ام نفس که حقیقت شبیه مشکاف در دل حس در
نه هوای او تا به نیست از عروج عقل به استیت چه سوسر حاصل استیت
نفسه شو سخن دل که چو کثر ز تو شش عاریت الم شصاوت بدیت به نیست
عالم عافیت در جستجو بکن در ا بدم ایسنه مایل که ز فست اینهمه غافل تو کاه
دیده بسالزده واکن بکفر در ا ز سر و نش عالم که یا هم وقت میرسد این ند
شکل است ادب و فاز در سر برون نشدن در ا بدرای پسند از این نفس
الرائط فک شد سوسر تو به زبانت اینهمه خوش ند که بگویمت بولمن در ا

کجاست

کتابچه
زلفه

سختیت

نکته

در عالم انار کثرت با از ترا و برداختن است از فرصت تحقیق در با ختن
الجزان پیش نور قابلیت دارد جز در انجمن میفرود تا بغیون خیال از بخلی
کافی چشم نهوشی و در حضور با یاد کشند جمال کسب جوان کوشی ریای
فوست داری جز الکرا ریند بر ایسنه اب تمت زنگار ریند هر چند بود
تمت و کردن چشم بازست در حضور زینهار ریند عشق انجمن است در نظر
نبت رنگت بهار جلوه کر نبت اسرار جدا که هست کز نبت صه بسکوی کسی
این طریقه که از خودم خبر نیست خواهی در با و خواهی علم کیر از عیب حساب میل
کم کیر بر نیک رنگ سر به کیر تکلیف شو عیار روم کیر جز ملک زینو مشرف نیست
عالم بحقیقت نمایان کوه است هزار برده سالکان ای غافل تو کاه امکان
در عالم آفتاب تابان باران مژه بسته اندر نیست هستی که اعتبار دارم
شاکر بهو انبار دارو چند آنکس شمار دارو صبح ایسنه در کنا در ام چو ش
عدمت کز نبت بر نبت جاه اعتباری چه دست بس طخاری نین پور
دیگر سر براری هر که که شعور و امکانی سر دارو غیر در دست نین
قیل خان دارو پر و از جنون و باله ادره جمعیت ص کمال دارو اشفت که
النقد هنر نیست آوه نفس نفس شمارت صدر رنگ موسر جنون بخارست
فرغوشی فرغوشی نکارست این است بلند اعتبار است ای خاند غراب بام در است
صحرای است از دل تنگ در با عشق چنگیده از سنست طرین بر از عالم نیند
یعنی که کارگاه عالم تنگ هر نقش کد بدیدر نقد نیست در عالم انقلاب

بما دارو

بزرگ